

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

مبحث دنیا و آخرت (ص ۱۳۸ ف ۳-۱۳۹ ف ۵)

🌸 هرچه در دنیا است، سایه‌ی آخرت است.

به تعبیر عرفا و حکما، آنچه در این عالم است، رقیقه است و حقیقت آن در عالم بالاست. آنچه در این عالم می‌بینیم، نازل شده، تنزل یافته، ضعیف و رقیق شده‌ی حقایقی است که در عالم بالاست. اگر نوری در این عالم می‌بینیم، این نور نازله‌ی یک نور حقیقی است، اگر در این عالم آب را به‌عنوان مایعی که حیات موجودات زنده به آن وابسته است می‌بینیم، این آب نازله‌ی یک حقیقت است. تمام چیزهایی که در این عالم می‌بینیم، سایه و نازله‌ای هستند از حقایق بلندتری که در عالم بالاست. بنابراین، هرچه در دنیا است، سایه‌ی آخرت است. خیلی اشتباه است که انسان خود را با سایه‌ها مشغول کند. البته، سایه‌ی چیزهای زیبا هم زیباست؛ ولی دل بستن به سایه، بازماندن از خود صاحب سایه است. حیف است که انسان با دل بستن و مشغول شدن به سایه‌ها از حقایق بزرگ و بلندی که صاحب این سایه‌ها هستند، بازماند. این نکته را درک کنیم و به یاد داشته باشیم. هر وقت دیدیم چیزی دارد ما را جذب خود می‌کند، به خودمان بگوییم: این سایه است. اگر خوشگل است، خود، سایه‌ی یک خوشگل حقیقی است. اگر شیرین است، خود، سایه و مرتبه‌ی نازله‌ای از یک حلاوت حقیقی است. هرچه در این عالم جذابیت دارد، سایه است. به یاد خودمان بیندازیم که گول سایه را نخور؛ اصل، صاحب سایه است. این عکس است؛ اصل، صاحب عکس است. مثل زیبارویی که در مقابل آینه ایستاده و عکس زیبایی او در آینه افتاده است. البته وقتی نگاه کنیم، عکس او هم زیبا و دوست داشتنی است؛ اما اینکه انسان عاشق آن آینه و آن عکس داخل آینه شود، خیلی اشتباه است. عکس داخل آینه که

چیزی نیست؛ تکه‌ای شیشه و بازتاب نور است. جمال و زیبایی از آن خود صاحب‌جمالی است که عکسش در آینه افتاده است؛ لذا اگر انسان بخواهد دل ببندد، باید به خود آن صاحب‌جمال دل ببندد. این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی ست که در جام افتاد همه‌ی جلوه‌های زیبایی که در عالم می‌بینید، یک جلوه از جمال خدا و خوبان خداست که در جام این عالم تجلی کرده است و البته زیباست. گفت:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما

آری، در این پیاله عکس رخ یار افتاده است؛ اما فاصله‌ی بین عکس تا خود یار صاحب‌جمال از کجا تا کجاست؟! همه‌ی جلوه‌های زیبایی این عالم، تجلی حضرت حق و جمال الهی است؛ جمال خدا و خوبان خداست که در این عالم تجلی کرده است. گفت:

آن مقاماتی که دام اولیاست عکس مهرویان بستان خداست

عکس آن مهرویان است که اینجا افتاده و این همه جذابیت و زیبایی خلق کرده است؛ اما زیبایی عکس کجا و زیبایی صاحب عکس کجا! خیلی اشتباه است که انسان در دام جلوه‌ها و نمودها اسیر شود و از خود صاحب جلوه، از آن حقیقتی که تجلی کرده باز بماند. همه‌ی چیزهای جذاب این دنیا عکس است. اگر پول جذابیت دارد، عکس غنای خداست. اگر مقام این عالم جذابیت دارد، عکس قدرت خداست. اگر زیبارویان این عالم جذابیت دارند، عکس جمال خدا هستند. هر چیزی را که در این عالم جذاب می‌بینیم، یادمان باشد که عکس است، عکس هم چیز دل‌بستنی‌یی نیست. کمی مرکب و جوهر است که روی تکه‌ای مقوا ریخته شده. این شده است عکس. فاصله‌ی بین این عکس با صاحب‌جمالی که عکسش روی این تکه مقواست، چقدر زیاد است! اشتباه است که انسان خود صاحب‌جمال را رها کند و به مرکبی که روی کاغذ ریخته شده و به شکل تصویر درآمد، دل ببندد. پس هر چه در دنیا است، سایه‌ی آخرت است.

❁ دنیا و آخرت دو روی یک کاغذ خیلی نازکند. یک رویت آخرت است و یک رویت دنیاست. دنیا سایه‌ی آخرت است. سایه کمی شبیه صاحب سایه است. اگر آخرت را اختیار کنی، دنیایت هم با ارزش می‌شود. اوّل شارع گفت: از سایه دست بردار و به صاحب سایه توجه کن. اگر این کار را بکنی، سایه هم با ارزش می‌شود. (۶:۵۶)

دنیا و آخرت دو روی یک کاغذ خیلی نازکند. یک رویت آخرت است و یک رویت دنیاست. پس معلوم شد کاغذ هم خودت هستی؛ یک زرورق بسیار نازک. یک وجهی ما آخرت است و یک وجهی ما دنیاست. وجود ما مثل سگه‌ای است که دو رو دارد؛ رویی به عالم کثرت دارد که دنیا و رویی به عالم وحدت دارد که آخرت است. به تعبیر عرفا، یک جنبه‌ی یلی‌الربّی دارد و یک جنبه‌ی یلی‌الخلق. از یک طرف به دنیا، عالم خلق و عالم کثرت رو کرده‌ای و این دنیای وجود توست؛ همین ظاهر، بدنت، پیکرت و رفتارهای ظاهرت. یک جنبه از وجودت هم به حضرت حق رو کرده است که دل و قلبت است.

دنیا سایه‌ی آخرت است؛ یعنی ظاهر وجودت سایه‌ی باطن توست. بدن تو مرتبه‌ی تنزل یافته‌ی حقیقت ملکوتی توست. به تعبیری که حکما و عرفا به کار می‌برند، بدن، روح متجسّد است. روح وقتی متجسّد، نازل و متنزل می‌شود، به شکل بدن درمی‌آید. سایه‌ی روح، بدن است و حقیقت، همان روح و حقیقت انسانی ماست. سایه کمی شبیه صاحب سایه است. سایه‌ی انسان شبیه خود انسان است. سایه‌ی هر چیزی شباهتی به خود آن چیز دارد؛ لذا ظاهر ما شباهتی به باطن ما دارد، این هم نکته ظریفی است. چیزهایی که از ظاهر ما دیده می‌شود؛ رفتارها، گفتارها و انتخاب‌های ظاهری که می‌کنیم، شباهتی به حقیقت باطنی ما دارد؛ سایه‌ای از حقیقت باطنی ماست. حتی صورت ظاهری اشخاص تا حدودی خبر از باطن آنها می‌دهد: رنگ رخساره خبر می‌دهد / سرّ ضمیر. لذا کسی که باطن نورانی دارد، سیمایش هم نورانی است. قرآن در وصف مؤمنین و یاران رسول الله ﷺ فرمود:

«سِمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»^۱ در چهره‌ی اینان، اثر سجده در برابر خدا نمایان است. نور سجده و بندگی در پیشگاه حضرت حق در چهره‌اش هم نمایان می‌شود. چهره و بدن سایه است؛ اما بویی از حقیقت باطنی دارد. مثلاً کسی که موفق به بیداری شب و خلوت دل سحر با خدای متعال باشد و توفیق نماز شب را داشته باشد، چهره‌ای دوست داشتنی، جذاب و نورانی پیدا می‌کند. آن نورانیت و جذّابیت سیمای ظاهری اثر نورانیت و جذّابیت حقیقت باطنی اوست. لذا همانطور که روشن شد، سایه شباهتی با صاحب سایه دارد.

البته آن طرف قضیه هم هست که خیلی قشنگ نیست که راجع به آن صحبت کنیم. اگر خدای ناکرده باطن شخص تیره و تار و ظلمانی شود، کم‌کم بر چهره‌اش هم اثر می‌گذارد و چهره‌اش هم چهره‌ی تیره‌ای می‌شود. قیافه‌اش را که نگاه می‌کنید، تیره و تاریک است. چهره‌اش نور ندارد. این چیزها را خودتان لمس و احساس می‌کنید. با بعضی افراد که برخورد می‌کنید، چهره‌شان مثل یک نورافکن می‌درخشد. در بعضی‌ها هم چهره، تاریک و ظلمانی است. سایه شباهتی با صاحب سایه دارد. بعضی‌ها هم که در آلودگی افراط کرده‌اند، چهره‌شان کاملاً سیاه و تیره است و حالت چهره‌شان کاملاً برگشته است. چشمش را که نگاه می‌کنی، چشمت را می‌زند؛ حالت زنده‌ای دارد. در ظاهر شخص، از باطن، از حقیقت باطنی آثاری ظاهر می‌شود که افراد معمولی هم می‌فهمند. آنچه فقط اهل بصیرت باطنی می‌بینند، حسابش جداست. آنها پشت این ماسک را نگاه می‌کنند و قیافه‌ی باطنی انسان‌ها را می‌بینند. آنها با ظاهر خیلی کاری ندارند؛ چهره‌ی باطنی را می‌بینند و خدا می‌داند که از زیبایی یا خدای نکرده، از زشتی چه‌ها دیده می‌شود!

ممکن است صورت ظاهری کسی چندان جذاب نباشد؛ ولی باطنش مثل یک طاووس بهشتی دل انسان را ببرد؛ اینقدر قشنگ و دلربا باشد! مثلاً لقمان که ظاهراً پیامبر الهی هم نبوده، یک حکیم الهی و رجل ربّانی بوده است، فردی سیاه‌پوست با موهای وزوزی و لب کلفت بوده، صورت زیبایی نداشته

^۱. سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹.

است؛ اما خدا می‌داند باطن او چقدر زیبا و دوست داشتنی بوده است! آنقدر بزرگواری است که یک سوره از قرآن به نام او نامیده شده و قرآن نصایح این حکیم الهی را نقل کرده است. باطنش زیباست؛ ولو صورت ظاهرش طبق عرف بشری زیبا به حساب نیاید. از آن طرف هم ممکن است کسی صورت ظاهرش طبق سلیقه‌های خاکی، بشری و دنیایی، بسیار جذاب و دلربا باشد؛ اما وقتی درونش را می‌نگرید، می‌بینید مثل یک عفریت ترسناک است. باطنش به قدری زشت و مهیب است که نزدیک است انسان از ترس قالب تهی کند؛ اما صورت ظاهرش را که نگاه می‌کنید، ماشاءالله دل همه را برده است. گاهی هم اتفاق می‌افتد که هم صورت ظاهر فرد زیبا باشد و هم باطن او؛ مثل یوسف پیامبر که صورت ظاهرش بسیار زیبا بود و باطنش هزاران برابر زیباتر از صورت ظاهرش بود.

اهل بصیرت باطنی، باطن را می‌بینند و کاری به قیافه‌ی ظاهری اشخاص ندارد و اگر انسان بزرگی باشد، فقط به زیبایی‌ها خیره می‌شود. افرادی که چشم باطنشان باز شده، اگر انسان‌های بزرگی باشند فقط جستجوگر زیبایی‌اند. عارف بالله عالم را تجلی‌گاه جمال الهی می‌بیند و لذا در هر موجودی زیبایی می‌بیند و زشتی نمی‌بیند. گفت:

منم که شهره‌ی شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن

او دیده‌اش را آلوده به بد دیدن نمی‌کند؛ او جز زیبایی در عالم نمی‌بیند. نمونه‌ی زیبای آن، حضرت زینب علیها السلام است. بعد از صحنه‌های هولناکی که حضرت زینب علیها السلام در واقعه‌ی عاشورا دید، ابن‌زیاد در مجلسی که بعد از عاشورا برپا کرده بود، برای اینکه نمکی به زخم دل آن حضرت بپاشد، از حضرت پرسید: «كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ»: کار خدا را با برادرت حسین چگونه دیدی؟ دیدی خدا چه بلایی بر سرش آورد؟! حضرت زینب علیها السلام فرمودند: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»^۲: جز زیبایی ندیدم. این روح یک انسان عارف و یک انسان الهی است. روح مؤمن هم باید اینگونه شود. خیره در زیبایی‌ها شود و جز زیبایی نبیند. به ما هم یاد داده‌اند که اینگونه باشیم. واجب کفایی است که فرد مسلمان بر جنازه‌ی

^۲. مجلسی، بحار، ج ۴۵، ص ۱۱۶ و سیدبن طاووس، لهوف، ترجمه‌ی فهری، ص ۱۶۰ و جزائری، ریاض‌الابرار، ج ۱، ص ۲۴۳.

مسلمان نماز میّت بخواند؛ یعنی اگر شخص دیگری نیست، بر شما واجب است که بخوانی. اگر هم کسی هست، خواندن نماز میّت مستحب است. در نماز میّت می‌گویید: «اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا»^۳: خدایا ما از این شخصی که از دنیا رفته، جز خیر خبر دیگری نداریم. ببینید روح مؤمن چقدر قشنگ است! چه نکته‌ی خوبی به ما یاد داده‌اند! لذا چنانکه گفتیم، کسانی که چشم بصیرت دارند، چشم باطن آنها باز شده، باطن را می‌بینند، لاقلاً دیده‌ی برزخی دارند؛ اینان اگر انسان‌های بزرگی باشند، زشتی نمی‌بینند؛ به هر موجودی نگاه می‌کنند، در آن زیبایی می‌یابند و به آن زیبایی خیره می‌شوند و اگر در باطنش هیچ زیبایی نباشد، به ظاهرش نگاه می‌کنند. همین دست و پا و چشم را که خدا قشنگ درست کرده است؛ به آن نگاه می‌کنند. از باطنش چشم می‌پوشند. در کنترل خودشان است؛ «عَصُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ»^۴: چشم خود را از دیدن چیزی که خدا حرام کرده، فرو می‌پوشند؛ یعنی اگر آن شخص گناه کرده که البته حرام بوده، به گناهش نگاه نمی‌کنند؛ اگر آلودگی دارد، نگاه نمی‌کنند. این صفت مؤمن است. این خاصّ اهل باطن است.

اما همانطور که گفتیم، روحیات باطنی در ظاهر هم اثر می‌گذارد؛ روی بدن سایه می‌اندازد. گاهی از روی سایه می‌توان فهمید که صاحب سایه چگونه فردی است. اولین جایی که از باطن اثر می‌پذیرد، چشم است. چشم‌ها راویان صادقی از باطن انسان هستند. چشم‌ها حرف می‌زنند و از درون خبر می‌دهند. زبان ممکن است دروغ بگوید، پشت هم اندازی کند، خودنمایی و ظاهر فریبی کند؛ اما چشم خیلی راست می‌گوید. خبر می‌دهد که در باطن چه خبر است. آن را نمی‌توان پوشاند؛ با لوازم آرایش، مداد چشم و مداد ابرو هم مشکل حل نمی‌شود. لذا فرمود: **ظاهر، سایه‌ی باطن است. سایه کمی شبیه صاحب سایه است.**

^۳. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۸۴ و صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۶۵ و حرّعاملی، وسائل الشّیعه، ج ۳، ص ۱۷۸.

^۴. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ و مجلسی، بحار، ج ۶۴، ص ۳۱۵ و فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۳۸.

بعد فرمود: اگر آخرت را اختیار کنی، دنیایت هم با ارزش می‌شود. یعنی اگر دلت پیش خدا برود، بدنت هم ارزشمند می‌شود؛ این جنبه‌ی دنیایی ظاهری هم ارزشمند می‌شود. دیده‌اید وقتی انسان به اولیاء خدا، عارفان بالله، اشخاص بزرگ و اهل معنا برخورد می‌کند، خم می‌شود، دست و پیشانی‌شان را می‌بوسد. این جسم، دنیای آنهاست؛ اما چون روح آنها بزرگ شده، بدن آنها هم شرافت پیدا کرده است. این ظاهر و سایه است؛ اما سایه هم گران‌قیمت شده است؛ چون صاحب سایه بزرگ شد، سایه هم گران‌قیمت شد. وقتی به حرم ائمه علیهم‌السلام می‌روید، در و دیوار و ضریح را می‌بوسید. اینها امام نیستند؛ اما به اعتبار امام شرافت پیدا کرده‌اند. بدنی که با آن نماز خواندی، ارزش پیدا کرد. بدنی که ممکن بود خدای ناکرده فرد با آن معصیت کند، ظلم کند، دلی را بشکند، حقی را تضییع کند، خودش را آلوده کند؛ حالا این بدن پیش خدا سجده کرد و ارزش پیدا کرد. بدنی که مرکب ما بود؛ الاغ ما بود سوارش بودیم؛ حالا که نماز خواندیم، براق شد. براق، مرکب نورانی و عجیبی بود که از آسمان آمد و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر آن سوار شدند و به سفر معراج رفتند. همین بدنی که الاغ بود، براق شد؛ چون «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^۵: نماز معراج مؤمن است. معراج را با بدنت رفتی، با همین بدنت رکوع، سجود، قیام و قعود به‌جا آوردی؛ پس این بدن مرکب معراج تو شد و شرافت پیدا کرد. همین الاغ، براق و ارزشمند شد. پس اگر آخرت را اختیار کنی، دنیایت هم با ارزش می‌شود.

اول شارع گفت از سایه دست بردار و به صاحب سایه توجه کن. در راه دین و دیانت به ما گفتند: خیلی مشغول ظاهر نباش، به باطن و درونت پرداز. خودت را خیلی مشغول این نکن که چه مدل بیوشی و چگونه ظاهرت را آرایش و زینت کنی. از سایه و ظاهر دست بردار؛ حتی به دنبال این نباش که ظاهری مقدس‌مآب برای خودت درست کنی؛ صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست. دنبال باطن برو، ظاهر خیلی مهم نیست، خیلی ارزش و شرافت ندارد. در جنگ نهروان، بسیاری از پیشانی‌های پینه‌بسته از سجده، به روی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شمشیر کشیدند؛ لذا گفتند از ظاهرت

^۵ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۶۸ و نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، غرائب القرآن، ج ۱، ص ۱۱۴.

دست بردار، خیلی مشغول ظاهر نشو. اگر حنا به دست ببندی، ریش آنچنانی درست کنی، اما باطنت درست نباشد؛ به چه درد می خورد؟! اول گفتند مشغول باطنت شو، از سایه دست بردار و به صاحب سایه توجه کن. اگر این کار را بکنی سایه هم با ارزش می شود. یعنی اگر نور ولایت به قلبت تابید و به حقیقت توحید راه پیدا کردی، سایه و ظاهر و بدنت هم ارزشمند می شود. پیشانی پی که اثر سجده در پیشگاه خدا روی آن هست و در آن سجده، ولایت حضور داشته است، بوسیدنی است. نماز بی ولای او عبادتی است بی وضو. اگر در آن نماز ولایت وجود داشت، آنگاه اثر سجده ای که روی آن پیشانی است؛ جای بوسیدن دارد و دوست داشتنی است؛ آن وقت محاسنی هم که این مرد گذاشته، گران قیمت می شود؛ واقعاً محاسن می شود؛ حسن های این انسان می شود؛ والا دام تزویری است که برای خلق گسترده است. تحت الحنک بستن و ریش گذاشتن او ارزشی ندارد. بنابراین، اگر از سایه دست برداشتی و به صاحب سایه مشغول شدی؛ یعنی به دلت پرداختی و دلت نورانی، خدایی و الهی شد، آن وقت ظاهر هم ارزش پیدا می کند. چادری هم که این خانم به سر کرده، خدا می داند چه قیمتی دارد اگر این چادر ظهور حیای باطنی او باشد؛ یعنی حقیقت حیای باطنی اش به شکل چادر بر پیکرش ظاهر شده باشد. خدا می داند چه قیمتی دارد!

🌸 عکس انسان با خود انسان چقدر فرق دارد؟ دنیا با آخرت همان قدر فرق دارد. ظاهر تو دنیاست و باطنت آخرت است. اعضاء و جوارح مال دنیاست و دل مال آخرت است. تشنگی و گرسنگی عکس چندان مهم نیست، ان شاء الله درونتان تشنه و گرسنه نباشد. (۲۵:۲۴)

توضیحاتی که پیشتر دادیم، معنای این جملات را هم روشن می کند. ارزش ظاهر ما مثل عکس ماست که نقاشی با مقداری مرکب و جوهر روی بوم کشیده است یا با دوربین عکاسی گرفته اند. بین این تصویر و خود ما چقدر فاصله است؟ بین ظاهر و باطن ما همین قدر فاصله است. ظاهر در مقابل باطن ارزشی ندارد. اگر هم ظاهر ارزش پیدا می کند، باطن است که به ظاهر ارزش می بخشد؛ لذا انسان خیلی نگران تهیدستی ظاهری نباشد. خدا کند باطن فرد فقیر و تهیدست نباشد، دل انسان از محبت خدا و خوبان خدا خالی نباشد. حالا در جیب او پول بود یا نبود، مهم نیست. ظاهر او قشنگ بود یا

نیود، مهم نیست؛ آن قدر ارزش ندارد که انسان نگران آن باشد. مهم باطن و قیافه‌ی حقیقی انسان است که حشر و حیات جاودانه‌ی انسان با آن قیافه است. ما با قیافه‌ی ظاهری بدنمان محشور نمی‌شویم، حشر ما با قیافه‌ی باطنیمان است. خدا کند قیافه‌ی باطنی، قیافه‌ی انسانی باشد؛ و الا قیافه‌ی ظاهری همه‌ی انسان‌ها قیافه‌ی بشری است؛ روی دو پا راه می‌روند، دو تا چشم و گوش دارند و ...؛ اما خدا می‌داند قیافه‌ی باطنی آنها چقدر با هم فرق می‌کند. کاری کنیم که باطن ما چهره و سیمای انسانی داشته باشد، سیرتمان سیرت انسانی باشد. اگر صورت، صورت بشری باشد، ارزش چندانی ندارد؛ صورت بشری خیلی خوشگل باشد یا نباشد، چندان اهمیتی ندارد. ان‌شاءالله سیرت انسان زیبا باشد. ان‌شاءالله باطن فرد غنی باشد. اگر ظاهر شخص پولدار یا فقیر باشد، خیلی مهم نیست؛ مهم این است که باطن او غنی باشد؛ غنای نفس داشته باشد، آن سرمایه‌های اصلی عالم را داشته باشد و از آن تهیدست نباشد.

🌸 از تنگنای صلب پدر مردیم و رفتیم به رحم مادر، از آنجا هم مردیم و آمدیم به دنیا. از دنیا که می‌میریم، از کجا سر درمی‌آوریم؟ اگر مقایسه کنیم، می‌توانیم پی ببریم که بعد از دنیا چه عظمتی وجود دارد. (۲۷:۲۸)

صلب پدر محیط محدودی بود. وقتی منتقل شد به رحم مادر، فضا خیلی بزرگتر شد. وقتی جنین رشد کرد و متولد شد، از رحم مادر بیرون آمد. دنیا نسبت به رحم مادر چند برابر بزرگتر است؟ این آسمان‌های بیکران با این همه کهکشان‌ها، سحابی‌ها، کازارها^۶، ثوابت و سیارات چند برابر رحم مادر است؟! در هر انتقالی، جهان اینقدر عظیمتر می‌شود. لذا وقتی از دنیا، از رحم عالم طبیعت بیرون برویم، فضای بعدی که به آن وارد می‌شویم خیلی عظیم است. نسبت برزخ به دنیا مثل نسبت دنیا به رحم مادر است. دنیا چند برابر رحم مادر است؟ برزخ همان قدر برابر دنیاست. در سیر باطنی و انفسی

^۶ کازار یا کوئزار یا کوازار (Quasar) یک هسته‌ی فعال به شدت نورانی و دوردست است که وابسته به یک کهکشان جوان است.

یک کازار، هاله‌ی متراکم شده‌ی ماده است که ابرسیاهچاله‌ی یک کهکشان جوان را احاطه کرده است.

هم همینطور است. این امر در آفاق و در انفس، در هر دو صدق می‌کند. اگر کسی در سیر باطنی خود وارد برزخ شود؛ یعنی از دنیای صرف خارج شود، (دنیای صرف جایی است که بوی خدا نمی‌آید؛ آنجا اصلاً خدا مطرح نیست و فقط اسباب و وسایل ظاهری دنیوی نقطه‌ی اتکای فرد هستند.) همین که وارد برزخ شد، بویی از خدا استشمام کرد، یادی و توجهی به خدا کرد؛ ولو توأم با غفلت بود؛ خدا می‌داند جهانش چقدر بزرگتر شد. اصلاً قابل مقایسه نیست.

در برزخ هم همیشه باقی نمی‌مانیم. برزخ مرحله‌ی واسط بین دنیا و قیامت است؛ پس بالاخره طی می‌شود. حال اینکه چقدر طول می‌کشد، خدا می‌داند. برزخ افراد با هم یکسان نیست، برای بعضی‌ها یک چشم به هم زدن است و برای بعضی‌ها هم خدا می‌داند چقدر طول می‌کشد؛ چون زمان برزخ غیر زمان دنیاست. اگر بخواهید از زمان برزخی بویی ببرید، می‌توانید آن را با زمان‌های روحی و روانی قیاس کنید. مثلاً یک شب به انسان خوش می‌گذرد، می‌گوید: چشم به هم زدم، صبح شد؛ اصلاً نفهمیدم کی گذشت. یک شب هم خدای نکرده دردی به جان انسان می‌افتد؛ مثلاً دندان درد یا گوش درد می‌گیرد و تا صبح به خود می‌پیچد. می‌گوید: دیشب تا صبح هزار سال بر من گذشت یا صد سال بر من گذشت. برزخ اینگونه است. بسته به نوع حیات برزخی، زمان برزخ برای افراد مختلف فرق می‌کند. بعضی‌ها در یک چشم به هم زدن برزخشان طی می‌شود و برای بعضی‌ها هم خدا می‌داند چقدر طول می‌کشد! چقدر دشوار و سخت است! تونلی که باید طی شود فرق می‌کند، هم طولانی بودنش و هم عریض بودنش. این تونل برای بعضی بسیار تنگ است؛ مثل اینکه می‌خواهی از سوراخ سوزن عبور کنی. خدا می‌داند چقدر عبور از برزخ رنج‌آور است! پناه می‌بریم به خدا! خدا به ما رحم کند! امام صادق علیه السلام فرمودند: قیامت شما به عهده‌ی ما، شفاعت شما را می‌کنیم؛ اما ما نگران برزخ شما هستیم.^۷ کاری برای برزختان نکنید. آنجا ما نمی‌توانیم برایتان کاری بکنیم. پناه می‌بریم به خدا!

^۷ کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۴۲ و مجلسی، بحار، ج ۶، ص ۲۶۷.

پناه می‌بریم به خدا! نسبت دنیا به برزخ مثل نسبت رحم مادر است به دنیا. برزخ این قدر عظیم‌تر است.

بالاخره برزخ هم طی می‌شود ولی اینکه چگونه طی شود با خداست؛ یکی چشم بر هم زدنی طی می‌کند، یکی هم خدا می‌داند چقدر طول می‌کشد که طی کند. ممکن است طی شدن برزخ کسی میلیاردها سال زمان ببرد؛ با چه رنج و سختی! خدا توفیق دهد در همین دنیا برزخ مان را طی کنیم؛ می‌شود، می‌شود. در جلسات قبل گفتیم دوست اهل بیت علیهم‌السلام در همین دنیا دارد برزخش را طی می‌کند؛ شروع کرده است. خوشا به حال آنها که همین جا تمام کنند؛ نه اینکه تنها شروع طی برزخ اینجا باشد؛ همین جا تمام کنند؛ به جایی برسند که دیگر از غفلت نجات پیدا کنند، یکسر خدا را ببینند و غیر خدا را نبینند؛ از خدا غافل نشوند؛ همین جا قیامتشان برپا شود. اینگونه اشخاص دیگر برزخ ندارند؛ از دنیا که می‌روند، سر از قیامت در می‌آورند. برزخشان همین جا طی شده است. همه‌ی سیروسلوک برای این است که بتوانیم برزخ را به برکت اهل بیت علیهم‌السلام همین جا طی کنیم. به هر حال، برزخ هم طی می‌شود و انسان سر از قیامت در می‌آورد. نسبت قیامت به برزخ مثل نسبت برزخ است به دنیا، مثل نسبت دنیاست به رحم مادر. حالا قیامت چه عظمت و چه وسعتی است، خدا می‌داند.

🌸 **حزن و سرور بی‌جهت، ظهور آثار اعمال است و در این حالت در برزخ به سر می‌بریم. اما**

اگر نه حزن باشد نه سرور، قیامت است. (۲۹:۳۴)

بعضی وقت‌ها شخص می‌بیند هیچ اتفاقی نیفتاده؛ ولی بی‌جهت غمگین است. بعضی وقت‌ها هم می‌بیند چیز خاصی پیش نیامده؛ ولی در وجودش شادی است. سر حال است و او را بهجت فرا گرفته است. حزن و سروری که برایش علت ظاهری نمی‌شود پیدا کرد، آثار اعمال انسان است. کار خوبی انجام دادی، دلی را شاد کردی، حقی را احقاق کردی، کار مثبتی کردی؛ بهجت و سرور بدون هیچ علت ظاهری وجودت را گرفته است؛ و خدای ناکرده، دلی را شکستی، قلبی را آزردی، حقی را پایمال کردی و معصیتی مرتکب شدی، این هم ظهورش به صورت غم است؛ غمی که شخص هیچ علتی هم برایش پیدا نمی‌کند که چرا من اینقدر امروز گرفته‌ام. هیچ اتفاق بدی هم ظاهراً برایش نیفتاده است.

پس حزن و سرور بی جهت ظهور آثار اعمال است و در این حالت در برزخ به سر می‌بریم؛ یعنی یک روز خوشحال و یک روز غمگینیم. فرد در برزخ آثار اعمالش را دریافت می‌کند. برزخ حالت بین دنیا و آخرت است، کمی از آثار دنیا مثل غم، گرفتگی و تاریکی دارد؛ کمی هم از آثار آخرت مثل روشنایی، شادی و بهجت. اینکه شخص می‌بیند بعضی وقتها بی‌دلیل گرفته و گاهی بی‌علت سرحال و شاد است، خبر خوش دارد که در دنیا گیر نیستیم؛ مشغول طی برزخیم. در برزخ شخص آثار اعمالش را دریافت می‌کند تا اینکه برزخ طی شود. برزخ که طی شد، سر از قیامت در می‌آورد. در قیامت خبری از حزن‌ها و شادی‌های بی جهت نیست. در واقع پاداش و کیفر اعمال را در برزخ تحمل کرده‌ای. سر از قیامت که درآوردی، دیگر آنجا شادی‌بی هست که روبرویش غم نیست؛ بهجتی است که روبرویش حزن نیست. **اما اگر نه حزن باشد نه سرور، قیامت است.** شخص در سیر باطنی خود به قیامت رسیده است.

🌸 دنیا با شهوات و آخرت با مکاره پوشانده شده است. این مال اول راه است. بعد که مزاج انسان سالم شد، عکس می‌شود؛ به دنیا گره دارد و به آخرت اشتیاق. (۳۷:۲۴)

عین تعبیر روایت است: «**حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ**»^۸: بهشت با پوششی از چیزهای مکروه و تلخ پوشانده شده، جهنم هم با لایه و پوششی از چیزهای اشتهابرانگیز و لذت‌بخش و شهوت‌برانگیز. این مربوط به اول سیر سالک است؛ یعنی اول که شخص به سراغ خدا، پیغمبر، دین و... می‌آید، می‌خواهد نماز بخواند، برایش سخت است. نمازش را هم که خواند، می‌گوید: آخی راحت شدم! خلاص شدم! قرآن فرمود: «**إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ**»^۹ «و اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»^۹. نماز، طاعت و عبادت برایش سخت و سنگین است. چهار رکعت نماز که می‌خواند، خسته می‌شود. عبادت و طاعت را با تلخی و کره انجام می‌دهد؛ اما معصیت برایش شیرین و لذیذ

^۸ مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۷۲ و عروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۰۸ و محدث قمی، سفینه البحار، ج ۴، ص ۵۳۴.

^۹ سوره بقره، آیه ۴۵.

است. پس اول کار، بهشت در مکاره پوشانده شده و جهنم در لذایذ و شهوات. این مربوط به اول سیر مؤمن است؛ اما بعداً که روحیه‌ی مؤمن عوض شد، این حالت هم عوض می‌شود. بعد که مزاج انسان سالم شد، عکس می‌شود؛ به دنیا کره دارد و به آخرت اشتیاق. یعنی روحیه‌ی شخص عوض می‌شود. اصلاً چشم به راه است که صدای مؤذن چه وقت بلند می‌شود تا سر سجاده‌ی عبادتش برود. نماز که می‌خواند، می‌گوید آخی خستگی‌ام در رفت. همین نمازی که تا دیروز وقتی می‌خواند خسته می‌شد، حالا هروقت خسته می‌شود، می‌گوید برخیزم، دو رکعت نماز بخوانم و تمديد قوایی بکنم و انرژی‌ی بگیرم؛ خستگی‌اش در می‌رود؛ نماز را دوست دارد؛ برایش شیرین و پرحلاوت است؛ ذکر برایش پرحلاوت است. در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم: «یا مَنْ ذَكَرُهُ خُلُوٌّ»^{۱۰}. ذکر خدا برایش مثل حلوا شیرین است. ذکر که می‌گوید، دهانش شیرین می‌شود. اینکه می‌گویند با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود، درست نیست؛ ما گفتیم و شیرین شد. ان شاء الله با ذکر خدا دهان شیرین می‌شود. در زیارت جامعه‌ی کبیره داریم: «فَمَا أَخْلَى أَسْمَاءُكُمْ»^{۱۱}: ای اهل بیت عصمت و طهارت! چقدر اسم‌های شما شیرین و پرحلاوت است! وقتی انسان اسم شما را می‌برد، دهانش و کام‌جانش پر از شیرینی می‌شود.

آری، شخص در ادامه‌ی سیر، روحیه‌اش عوض می‌شود. حالا وقتی بخواهد به سراغ معصیت برود، خدا می‌داند چقدر برایش تلخی و فشار دارد و چقدر زجر می‌کشد. اگر خدای ناکرده آلوده به معصیتی شود، سخن ناحقی بگوید، شهادت ناحقی بدهد، خدا می‌داند چه فشاری از درون به او می‌آید؛ له می‌شود تا این کار را نکند. یا وقتی می‌خواهد به سراغ دنیا و مشغولیت‌های دنیوی، زر و زیور دنیوی، تجملات دنیوی، آداب و رسومی که بین اهل دنیا رایج است برود، خیلی برایش سخت است. اصلاً

^{۱۰}. مجلسی، زادالمعاد، ص ۴۳۵ و کفعمی، مصباح، ص ۲۵۳ و محدث قمی، کلیات مفاتیح‌الجنان، دعای جوشن کبیر.

^{۱۱}. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶ و مجلسی، بحار، ج ۹۹، ص ۱۳۲ و محدث قمی، کلیات مفاتیح‌الجنان، زیارت

حالش را ندارد. همین چیزی که دیگران وقتی به سراغش می‌روند، کلی ذوق می‌کنند؛ می‌گویند: برویم مثلاً یک لباس بخریم، این شخص اصلاً حالش را ندارد؛ برویم یک خانه یا ماشین بخریم، اصلاً روحش به سمت اینها کشش ندارد؛ با کره می‌رود؛ با اکراه به سمت دنیا می‌رود؛ اما به سمت آخرت با اشتیاق و شوق می‌رود. لذا روحیه‌ی مؤمن در سیرش عوض می‌شود. امام صادق علیه السلام در حدیث اولوالالباب، مراحل سلوک الی‌الله را در عرفان مکتب اهل‌بیت علیهم السلام بیان کرده‌اند که در کتاب "مصباح" در فصل "سلوک الی‌الله" آن را نقل کرده‌ام. شروعش این است: «**إِنَّ أَوْلَى الْأَبَابِ الَّذِينَ عَمِلُوا بِالْفِكْرَةِ حَتَّى وَرِثُوا مِنْهُ حُبَّ اللَّهِ**». حضرت در توضیح یکی از مراحل سیر می‌فرمایند: «**فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَ مَحَبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ**»^{۱۲}. محبت که مربوط به دل و باطن، و تعلقش به خالق روشن است؛ اما اینجا دیگر شهوتش هم از آن خالقش می‌شود؛ یعنی جنبه‌ی اشتها‌ی جسمانی و ظاهریش هم متعلق به خالقش می‌شود. وقتی سر سفره‌ی دوست اهل‌بیت علیهم السلام می‌نشیند، غذا خیلی به او می‌چسبد. وقتی به مشهد می‌رود و می‌گویند مهمان‌خانه‌ی امام رضا علیه السلام امروز شما را دعوت کرده‌است، سر میز که می‌نشیند و غذا می‌خورد، چه نسبتی دارد با اینکه در یک رستوران غذا بخورد؟! غذایی که در مهمان‌خانه‌ی حضرت می‌خورد، چقدر به او می‌چسبد! این شهوت و لذت جسمانی است؛ اما به سمت خدا و خوبان خدا رفته است. یا مثلاً اینکه شما ضریح امام رضا علیه السلام را می‌بوسید، شهوت است؛ با بدن می‌بوسید؛ منتها شهوتی است که به سمت خالق رفته است؛ «**جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَ مَحَبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ**». اینکه دلت به سمت خالق است، معلوم است؛ اما ظاهرش هم به سمت خالق می‌رود؛ یعنی لقمه‌ی حرام واقعاً برای تلخ و کراهت‌آور است؛ ولو لذیذترین غذاها باشد؛ اما لقمه‌ای که دوست اهل‌بیت علیهم السلام به تو می‌دهد، خوشمزه است و اصلاً سیر نمی‌شوی. در مهمان‌خانه‌ی امام رضا علیه السلام شخص بشقاب بزرگی از مواد غذایی خوشمزه می‌خورد، تازه سر اشتها می‌آید؛ منتظر است چند دیس دیگر هم بیاورند؛ ولی نمی‌آورند، یکی بیشتر نمی‌دهند. ناقلاً هستند. چون اگر بخواهند بدهند، اشتها‌ی مهمانان تمام‌شدنی

^{۱۲} مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۲۵ و بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۸۵ و خزاززی، کفایه‌الاثر، ص ۲۵۷.

نیست. اشتهايي که جنبه‌ی الهی پیدا کرد تمام شدنی نیست. شاهدش فرمایش قرآن در وصف بهشت است؛ فرمود: «اَكُلْهَا دَائِمًا»^{۱۳}؛ در بهشت دائم می‌خورند؛ سیر هم نمی‌شوند. پس محبت و شهوتش به سمت خالق، آخرت و معنویت می‌رود و کره‌ش هم به سمت دنیا، غفلت و معصیت سوق پیدا می‌کند. اول به معصیت اشتها داشت و به طاعت کره داشت و برایش سنگین بود، حالا عکس شد؛ روحیه‌اش عوض شد.

❁ دنیا اولش شادی و آخرش غصه است. آخرت غمش اول و شادی‌اش آخر است. امور اخروی را اول با گره انجام می‌دهیم، بعد شیرینی‌اش معلوم می‌شود. (۴۵:۲۴)

اول که غذا را می‌خورید، کمی خوشمزگی دارد؛ ولی بعداً سنگینی و خواب‌آلودگی باعث رنج است. این مربوط به دنیا است. آخرت چگونه است؟ آخرت غمش اول و شادیش آخر است؛ یعنی عسری است که در باطنش یسر است؛ «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^{۱۴}. صورت ظاهرش غم است؛ ولی خدا می‌داند باطنش چقدر شادی است. یک نمونه نشانتان بدهم؟ زیارت عاشورایی که اول جلسه خواندیم، غم بود، گریه کردیم؛ اما این گریه دلتان را حال آورد. اصلاً انسان کیف می‌کند. دیده‌اید؛ انسان به یک مجلس روضه که می‌رود، چهار قطره اشک که در مصائب اهل بیت علیهم‌السلام می‌ریزد، طوری شارژ، سرزنده و پر بهجت می‌شود که حد ندارد. صورت ظاهرش غم و باطنش شادی است. آخرت غمش اول و شادیش آخر است. آخر هم که می‌گویند، منظور بعد از مرگ نیست؛ یعنی پشت همین ظاهر. ظاهرش غم است و باطن و درونش شادی. هر وقت به درون راه پیدا کردید، شادی درون را احساس می‌کنید والا همزمان است؛ «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا». عسر و یسر همزمان است. نگفتند ان بعد العسر یسرا.

^{۱۳}. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۵.

^{۱۴}. سوره‌ی شرح، آیه‌ی ۶.

اینکه گفته‌اند بعد، فردای قیامت و آینده، برای این است که بعداً آن بیداری برای ما حاصل می‌شود؛
والا اگر همین الان هم بیدار شویم، همین‌جا آن را می‌بینیم. گفت:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود وعده‌ی فردای زاهد را چرا باور کنم
همین‌جا بهشت نقد را تحویل بگیر، بیدار شو، چشمت را باز کن، خودت را در بهشت ببین، نسیه
معامله نکن. امور اخروی را اول با کره انجام می‌دهیم بعد شیرینی‌اش معلوم می‌شود. مثلاً، اول
که می‌خواهند یک بچه را وادار به نماز خواندن کنند، برایش سخت است؛ ولی کم‌کم شیرینی نماز
خواندن در کام او احساس می‌شود و بعداً دیگر خودش با اشتیاق نماز می‌خواند و دیگر لازم نیست به
او بگویند مثلاً آفتاب دارد می‌زند یا آفتاب دارد می‌رود. بلند شو نمازت را بخوان.

✿ آخرت مثل گل است. تا دست دراز کنی آنرا بچینی، اول خار آن آزارت می‌دهد، ولی بعد
بوی خوش آن تو را شاد می‌کند و غم خار را هم از بین می‌برد. (۴۸:۰۳)

این هم از آن حرف‌های عجیب و غریب است. امیدوارم مرد این میدان باشیم. جمله‌ای شبیه به این در
بحث توحید داشتیم که می‌گفت: مواظب باش بی‌خیال لا اله الا الله نگویی. بین مرد میدانش هستی
یا نه. اگر بگویی لا اله الا الله، خدا همه‌ی اله‌هایت را می‌گیرد. به پست و مقامت دل بسته‌ای؟ پس این
پست و مقام اله تو شده و وقتی لا اله الا الله گفتی، فردا که به اداره می‌روی، می‌بینی حکم عزل یا
اخراجت را نوشته‌اند. دل به پول بسته‌ای؟ اله تو پولت است؟ فردا می‌بینی ای داد بیدادا! دزد آمده و
همه را برده است. اتومبیل آخرین سیستم شیکی که تازه خریده‌ای و سوارش شده‌ای، اله تو شده
است؟ دم در می‌روی، می‌بینی دزد برده است یا اتومبیل دیگری به آن زده و درب و داغانش کرده
است. آبرویت اله تو بود؟ به آبرویت دل بسته بودی؟ اگر اینگونه باشد، یک لا اله الا الله که گفتی، خدا
هم که می‌داند، زودباور است؛ زود باور می‌کند، برخلاف ما که خیلی دیر باور می‌کنیم؛ تحقیق
نمی‌کند که از ته دل گفت یا نگفت؛ همین‌که می‌بیند گفتی لا اله الا الله، قبول می‌کند و اله تو را
می‌شکند؛ یعنی فردا کاری می‌کند که نتوانی در جامعه سرت را بلند کنی. همان کسانی که مریدت

بودند، جلویت تا کمر خم می‌شدند، دستت را می‌بوسیدند؛ به تو پشت می‌کنند، آب دهان در چهره‌ات می‌اندازند. اینها که می‌گویم، اتفاق افتاده است. حالا ببینم مرد این میدان هستیم که بگوییم **لا اله الا الله؟** بسم الله! یعنی اگر فردا کاری کردند که آبرویمان رفت؛ همین رفیقانی که الان دور و برمان نشستند، بگویند اسم فلانی را نیاور. او هم آدم است؟ مرد این هستی که اینجا بمانی؟ بتت را می‌شکند. اگر آبرویت بت تو باشد و به آن دل بسته باشی، خدا آن را می‌شکند و از اسارت این بت نجات می‌دهد. هر الهی داشته باشی؛ راحت، آسایش، رفاه و ... از تو می‌گیرد؛ در دردسرهای آنچنانی می‌افتی. مگر اینکه اله تو اینها نباشد. پول داشته باشی؛ ولی دل به آن نبسته باشی. مقام، آبرو و وجهت داشته باشی؛ ولی دل به آنها نبسته باشی. در این صورت، چون آن چیز الهت نبوده، کاری به کارش ندارند. البته گاهی خدا گوشه‌ای از همینها را هم دستکاری می‌کند تا شخص خودش امتحان کند ببیند واقعاً اینها اله من هست یا نه. چون گاهی فرد توهم می‌کند، خیال می‌کند اگر همه‌ی ثروتم هم به باد برود، اصلاً عین خیالم نیست؛ اما وقتی یک گوشه‌اش خراشی پیدا می‌کند، معلوم می‌شود که چقدر راست می‌گفت. البته بنده‌ی خدا راست می‌گفت؛ ولی دچار خیال باطل شده بود. صادقانه می‌گفت که ثروت برایم مهم نیست و خودش هم خبر نداشت که برایش مهم است. خلاصه، هر الهی داشته باشی؛ زن، بچه، دوست، پست، مقام، ثروت، نام و شهرت، هرچه داشته باشی، می‌گیرند. حالا واقعاً مرد این میدان هستیم؟ چند نفرمان هستیم؟ به خودمان رجوع کنیم. خودتان در باطنتان ببینید چند نفرتان الهتان فقط الله است. پناه بر خدا!

لذا فرمود: آخرت مثل گل است. دستت را که دراز کنی گل را بچینی، اول خار در دستت می‌رود. تحمل خار را داری؟ اگر داری، برو به سمت آخرت. بدان که خار می‌آید؛ تعارف ندارد. حدیثش را در همین "مصباح" خواندیم که هر کس محبت امیرالمؤمنین علیه السلام را داشته باشد، دشمنانش زیاد می‌شوند. این گل است. وقتی به سراغ گل رفتی، خار در دستت فرو می‌رود. یک یا علی گفتی، مفت نبود. به همین سادگی گفتی یا علی؟ گفتی امیرالمؤمنین دوستت دارم، قربانت بروم؟ منتظر خارها باش. امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنی که در نهج‌البلاغه آمده است فرمودند: **«مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عِدًّا**

لِلْفُقْرِ جَلَابًا»^{۱۵} کسی که محبت ما اهل بیت را داشته باشد، پوستینی برای فقر آماده کند؛ یعنی فقر به سراغش می‌آید؛ یعنی خار اول می‌آید. چرا؟ چون خار انسان را مؤدب می‌کند؛ مدعی را از محبت واقعی جدا می‌کند؛ والا اگر خار نبود، همه ادعای عشق گل را می‌کردند؛ اما خار عاشق واقعی را از مدعی عشق جدا می‌کند. مشکل، فقر، آبروریزی و گرفتاری که پیش آمد، برای این بود که مدعی دروغین عشق و محبت اهل بیت علیهم السلام را از محبتان واقعی جدا کند. این خار لازم است. حسن دیگر خار همانطور که گفتم این است که انسان را مؤدب می‌کند؛ یعنی با وجود آن، شخص در ادعاهایش بلندپروازی نمی‌کند؛ کمی ملاحظه می‌کند؛ خود را می‌سنجد که آیا واقعاً مرد این میدان هست. اگر هم می‌خواهد بگوید یا علی، دوستت دارم، می‌گوید: علی جان! من به اندازه‌ی فهم و دل کوچک خودم شما را دوست دارم؛ مدعی دوست داشتن شما هم نیستم؛ دوست دارم شما را دوست داشته باشم. دوستان شما را دوست دارم؛ مؤدب می‌شود؛ نمی‌گوید: من عاشق امیرالمؤمنینم. خار انسان را مؤدب می‌کند. ادعا نمی‌کند. در جلسات قبل، این ماجرا را نقل کردیم که افرادی که به دیدار حضرت رفته بودند و گفتند: ما شیعیان شما هستیم، آمده‌ایم شما را ببینیم؛ خادم حضرت آنها را راه نداد. هفت هشت ده روز پشت در ماندند. روز آخر که مایوسانه آمدند بگویند حالا که حضرت ما را راه ندادند، ما رفتیم؛ گفتند: خدمت حضرت بفرمایید چند تن از دوستان شما آمده بودند شما را ببینند، ظاهراً توفیق نداشتند. ما داریم برمی‌گردیم. خداحافظ. همین که گفتند دوستان، حضرت از داخل خانه صدا زد: به آنها بگویید بیایند. بفرمایید.^{۱۶} چون اول بلندپروازی کردند و گفتند ما شیعیان شما هستیم. پس آخرت مثل گل است؛ لذا آماده باشیم؛ یعنی اگر به سمت آخرت رفتید و آخرت‌خواه شدید، آمادگی این را هم داشته باشید که خارها بیایند، خار هم که آمد، وقتی فرد از قبل آمادگی داشته باشد، خیلی اذیت نمی‌شود. در بحث ابتلائات و مصائب گفتیم اگر انسان از قبل بنا را بر این گذاشته باشد که من در راهی می‌روم

^{۱۵}. سیدرضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۱۲، و مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص ۲۸۴.

^{۱۶}. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۵۹ و طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۴۴۱.

که چنین مشکلی در آن هست؛ وقتی آن مشکل پیش می‌آید، چون برایش غیر منتظره نیست، از پیش انتظارش را داشته، خیلی هم اذیت نمی‌شود. یعنی شخص وقتی فهمید که اگر خواست راه آخرت، راه خدا و خوبان خدا را برود، لازمه‌ی این راه سختی، شدائد و ابتلائات است؛ وقتی فهمید و آگاهانه انتخاب کرد، در مسیر وقتی شدائد و ابتلائات هم پیش آمد، خیلی جا نمی‌خورد؛ خلاف توقع و انتظارش نیست؛ سختی را راحت‌تر تحمل می‌کند و کمتر دادش در می‌آید.

البته وقتی جور خار را خریدار شدی، عطر خوش گل را دریافت خواهی کرد. یعنی اولش خار است، آمده که اغیار را کنار بزند. ادعاهای گزاف را کنار بزند. تو را مؤدب کند. وقتی این کارها را کرد و تو هم پذیرای این خار شدی، گفتی: من گل را دوست دارم؛ ولو خار هم داشته باشد؛ آنگاه عطر گل را دریافت میکنی. این را هم بگویم: هرچه گل بزرگتر و درشت‌تر و خوش‌عطرتر باشد، خارش تیزتر و درشت‌تر است. هرچه هدف را بزرگتر انتخاب کنی، مصائب راه هم سنگین‌تر است. اینها را بفهمیم. لذا اگر خودت را آماده کردی، خار هم که آمد، خلاف توقع نیست، منتظر بودی که خار به دستت برود، می‌دانستی لازمه‌ی رسیدن به گل، تحمل جور خار است و با پذیرش این امر، به سمت گل حرکت کردی. آن وقت به زیبایی و عطر و جمال گل خواهی رسید. امیدواریم خدای متعال به همه‌ی ما معرفت و محبت خود و خوبان خودش را روزی فرماید و قلب‌های ما را از محبت غیر خود و خوبان خودش خالی بفرماید. و ما را در محضر اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم مؤدب کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ